

فصل‌نامه علمی - پژوهشی عرفانیات در ادب فارسی

سال دوازدهم، شماره ۴۷، تابستان ۱۴۰۰

صفحات ۶۹-۳۸

بررسی روابط بینامتنی در تفاسیر عرفانی سوره یوسف^(ع) در سده‌های متقدم اسلامی

محبوبه شمشیرگرها^۱

چکیده

در سنت تفسیرنگاری عرفانی سده‌های میانه اسلامی، می‌توان در تفاسیر عرفانی سوره یوسف^(ع)، بر اساس نظریه ژراژ ژنت به ارتباطاتی گسترده از هر دو جهت هم‌حضور و بیش‌متنی، میان قصه یوسف (جامع الستین للطائف البساتین) طوسی، انس‌المریدین و روضه‌المحبین بخاری، حدائق‌الحقایق فراهی، انیس‌المریدین و شمس‌المجالس و بحرالمحبه فی اسرارالموده پی برد. بررسی تطبیقی این تفاسیر با کاربست دیدگاه ژنت حاکی از آن است که هرچند مؤلفین متن‌های بازنوخته، به دنبال خلق اثری جدید بوده‌اند، تحت تأثیر متن‌های پیشین، از طریق حذف و گسترش مضمونی، سبکی و توأمان آن‌ها، فرایند کاهشی یا افزایشی را در پیش گرفته یا گاه به جابجایی برخی روایت‌ها اقدام کرده‌اند. حتی گاه شدت رابطه تراکونگی موجب شده به برخی از آن‌ها در برابر دیگری، نسبت ترجمه داده شود. همچنین در بررسی سیر شکل‌گیری این آثار می‌توان تفاوت‌شان را با توجه به انواع روابط بینامتنی تفسیر کرد. چنان که مؤلف بحر از طریق فرایندهای کاهش، اثری با کمترین حجم و فراهی از طریق افزایش، حدائق‌الحقایق را به نحو انبوه و گسترده ترتیب داده است. اما جز تراکونگی، وجود رابطه همگونی نیز در برخی از این تفاسیر، در ترجمه‌های بحرالمحبه قابل ذکر است که در آن‌ها هدفمندانه، برقراری نوع تقلیدی روابط مد نظر بوده است. در بررسی تطبیقی این متون به روش تحلیل محتوا معلوم شد که در آثار پیشینی و پسینی مذکور و حتی تفاسیری که تنها به سوره یوسف اختصاص ندارند نیز چنین روابطی حاکم است.

واژگان کلیدی: تفسیرهای قرآن، ادبیات عرفانی، بینامتنیت، سوره یوسف.

۱. استادیار سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، گروه پژوهش‌های ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی.

mah.shamshirgarha@yahoo.com

تاریخ پذیرش

۱۴۰۲/۳/۱۷

تاریخ دریافت

۱۴۰۱/۱۲/۱

۱- مقدمه

نخستین بار اصطلاح «بینامتنیت»^۱ توسط ژولیا کریستوا^۲، نشانه‌شناس مشهور فرانسوی در اواخر دهه ۱۹۶۰م درباره اثری از باختین^۳ و در کوشش برای تلفیق دیدگاه‌های او و سوسور^۴ به کار رفت. به عبارت دیگر، این نظریه با بهره‌گیری و ترکیب نشانه‌شناسی سوسور و مکالمه‌گرایی باختین ابداع شد. اما بعدها با گسترش آن به منزله مفهومی فراگیر، هر یک از نظریه‌پردازان مختلف به این مقوله از منظری جداگانه در حوزه‌های متنوع ادبیات و حتی فراتر از آن همچون موسیقی و معماری پرداختند و آن را در نقد پدیده‌ها و انواع متون به کار گرفتند. چنان‌که این مفهوم تا به امروز از زوایایی متعدد مورد توجه قرار گرفته و وسعتی بسیار گسترده‌تر از قبل دارد و از این جهت شاید نتوان آن را در یک یا چند جمله، بدون توجه به فراخور حال‌های متعدد خلاصه کرد.

با این حال، مفهوم بنیادین بینامتنیت به طور مختصر آن است که هیچ متنی به هر شکلی که ظاهر شده باشد، اصیل و منحصر به خود نیست؛ بلکه بافته‌ای از پاره‌های متون پیشین است؛ خواه در آن از پیشینه‌ها به صراحت یاد شده یا نشده باشد؛ و این به معنای آن است که در متن‌های بعدی نیز اثر می‌گذارد، به نحوی که نمی‌توان معرفت را از متن‌های منفرد و جدا از یکدیگر به دست آورد. به عبارت دیگر براساس دیدگاه رولان بارت^۵، ایده متن و بینامتنیت وابسته به انگاره‌های شبکه درهم‌بافته و تنیده‌ای از «پیش‌نوشته‌ها» و «پیش‌خوانده‌ها» است (رک. آلن، ۱۳۸۵: ۱۷). واقع شدن در قلمروی قدرت پیش‌گفته‌ها درخصوص هر متن، چنان است که طبق دیدگاه کریستوا هیچ مؤلفی به یاری ذهن اصیل خود دست به آفرینش هنری نمی‌زند؛ بلکه هر اثر واگویی‌ای از مراکز شناخته و ناشناخته فرهنگ است (احمدی، ۱۳۷۰: ۳۲۷؛ آلن، ۱۳۸۵: ۵۸). برخی نظریه‌پردازان معاصر، دایره‌روایی این مفهوم را چنان گسترده و مفرط در نظر می‌گیرند که متن‌ها را فاقد هرگونه معنای مستقل می‌دانند. برای مثال رولان بارت با نظریه‌ای افراطی بر آن است که همه متن به نوعی نقل قول‌های دیگران است که علامت نقل قول را نگذاشته‌اند (شمیسا، ۱۳۷۸: ۳۵۹).

ارتباط میان متون از مسائل مهم حوزه ادبیات و هنر است. زیرا پدیدآورندگان با استفاده از آن که به مطالعات پیشین و گنجینه‌های فرهنگی ذهن دیگران نیز وابسته‌اند، در آفرینش مضامین تازه، از تداعی معانی بهره می‌گیرند و بر لطف و عمق اثر خویش می‌افزایند. بنابراین هر متن به معنای اظهارات و تجلیات معنادار انسانی است که باید به واسطه عاملی که خود مجموعه‌ای از ارزش‌ها و نگرش‌هاست در بستری از پیش‌متن‌ها و پس‌متن‌ها فهم شود و اگر با توجه به متون پیشین و پسین خود خوانده شود به درک بهتری از معنا خواهد انجامید. این نکته به‌خصوص در متون عرفانی در فرهنگ و ادبیات اسلامی به خوبی معنادار است و به کار گرفتن درک بینامتنی در فهم ادبیات عرفانی بیش از هر نوع و زمینه دیگر در کشف معنای آن‌ها مؤثر است. عمق و شدت تنیدگی روابط میان متون عرفانی چه به زبان فارسی و چه عربی، چنان است که می‌توان گفت خوانش هر متن عرفانی، ما را به شبکه‌ای از روابط بینامتنی وارد می‌کند و از همین جاست که درمی‌یابیم تأویل هر یک و نیز کشف معنا یا معانی در متن، چیزی جز ردیابی همین روابط نیست. به عبارت دیگر، متون متعددی در پدیدآمدن هر یک از متون جدید عرفانی در پهنه ادبیات به طور مستقیم یا غیرمستقیم مؤثر بوده‌اند و بنابراین فهم آن‌ها در گرو فهم متون پیشین است؛ چنان‌که هرگز نمی‌توان هر یک از متون عرفانی را به تنهایی خواند و تفسیر کرد. ارتباط بینامتنی میان متون عرفانی همچون حلقه‌های یک زنجیر است و هر متن با دیگری در پس و پیش خود پیوندی تنگاتنگ دارد. حاصل غور و پژوهش‌های محققان متون عرفانی سده‌های نخست نیز به خوبی نشان می‌دهد که برخی از این متون، ترجمه برخی دیگر، برخی شرح و حاشیه‌ای بر دیگری، برخی حاصل هر دوی آن‌ها و در بسیاری مواقع دست‌کم مصدري برای شکل‌گیری دیگری هستند.

۱-۱- پیشینه پژوهش

گذشته از آثاری که اساساً به‌طور کلی در اهمیت روابط بینامتنی در فهم متون شکل گرفته‌اند که بخشی از آنها در فهرست منابع این مقاله آمده، می‌توان در پیشینه این بررسی به تلاش‌هایی اشاره کرد که در آنها به درک این اهمیت در متون ادبی و نیز کشف روابط این متون با متن‌های

دیگر توجه شده است؛ نظیر «روابط بینامتنی در اسکندرنامه‌های منظوم»، عابدی، محمود و همکاران (۱۳۹۰)؛ «روابط بینامتنی نهج البلاغه با اشعار کلاسیک فارسی»، ظفیری زاده، سیامک و خاقانی اصفهانی، محمد (۱۳۹۴)؛ «واکوی روابط بینامتنی میان شعر خاقانی و قرآن کریم»، ولی زاده خیرآبادی، فرزانه و مهرکی، ایرج (۱۳۹۷)؛ «بررسی روابط بینامتنی میان شعر صفی‌الدین حلی و قرآن کریم» حبیبی، علی اصغر (۱۳۹۲) و «بررسی روابط بینامتنی مینوی خرد و دیباچه شاهنامه فروسی»، علامی مهماندوستی، ذوالفقار؛ مرادی، نفیسه (۱۳۹۶). اما به طور خاص در متون عرفانی، سیده مریم روضاتیان و سیدعلی اصغر میرباقری‌فرد (۱۳۹۰) در مقاله «خوانش بینامتنی، دریافت بهتر از متون عرفانی» به موضوع شناخت ضرورت لحاظ این دیدگاه در فهم متون عرفانی توجه داشته‌اند. بخش زیادی از این مقاله به نمایش روابط بینامتنی در برخی متون عرفانی سده‌های نخست اسلامی (شرح تعرف، رساله قشیریه و ترجمه‌های آن، کشف المحجوب و تذکره الاولیا) و ذکر نمونه‌هایی از آن اختصاص یافته است. همچنین می‌توان به «بررسی تطبیقی عناصر بینامتنی در ادب عرفانی کلاسیک و اشعار سهراب سپهری»، سپهوندی، مسعود (۱۳۹۷)؛ «بررسی مناسبات بینامتنی در حکایت‌های النوبه الثالثه کشف الاسرار و روح الارواح بر اساس نظریه ژنت»، مهدوی، بتول و همکاران (۱۴۰۰)؛ «نیم‌نگاهی به عرفان حافظ از منظر بینامتنیت (جستاری پساساختارگرایانه)»، تلخابی، مهری (۱۳۸۸) و «بررسی بینامتنی فردوس المرشدیه با متون دینی و عرفانی؛ با تکیه بر رساله قشیریه» نوشته کریمی یونجالی، ثریا و محرمی، رامین (۱۴۰۰) اشاره کرد که در آنها رابطه میان دو یا چند متن عرفانی بررسی شده است.

۱-۲- اهمیت، ضرورت و پرسش‌های پژوهش

چنان که آمد، هرچند تاکنون روابط بینامتنی در برخی متون ادبی مورد توجه قرار گرفته، تفاسیر عرفانی سوره یوسف^(ع) از این جهت مورد توجه نبوده‌اند. حال آنکه مطالعه تطبیقی شرح‌های به جامانده از قصه یوسف نبی که عمدتاً در سنت تفاسیر عرفانی سده‌های متقدم اسلامی شکل گرفته‌اند، از وجود روابط قوی و گسترده میان آنها حکایت دارد که شناخت آنها

بی‌تردید در فهم این متون و حتی درک سیر شکل‌گیری و تحول آنها مؤثر است. ضمن آنکه چه بسا جز درک معناهای مندرج در تفاسیر، شناخت روابط بینامتنی در برخی مواقع لازم در فهم ابهاماتی نظیر زمان تألیف، مؤلف و حوزه جغرافیایی شکل‌گیری نیز کمک کند.

پرسش‌هایی که در اینجا مطرح می‌شود از این قرارند:

۱. آیا می‌توان به وجود روابط بینامتنی میان تفاسیر عرفانی سوره یوسف^(ع) قائل شد؟
۲. نوع روابط میان هر یک از آنها و تأثیر و تأثرات روابط بینامتنی در تفاسیر سوره یوسف^(ع) چگونه تفسیر می‌شود؟
۳. چگونه می‌توان به کشف معنا در روابط میان تفاسیر عرفانی دست یافت؟
۴. آیا می‌توان ترجمه‌های موجود از یکی از تفاسیر عربی سوره یوسف^(ع) را در کشف نوعی از رابطه میان آنها توجیه کرد؟
۵. آیا وجود روابط بینامتنی در این سوره به تفاسیری منحصر می‌شود که یکسره در شرح این سوره شکل گرفته و نمی‌توان آنها را به تفاسیر کامل قرآن نسبت داد؟

۲- تفاسیر عرفانی سوره یوسف^(ع)

سوره یوسف^(ع) یکی از پُر رمز و رازترین سوره‌های قرآن است. این سوره با مضمون برجسته دلدادگی، علاوه بر مفاهیم اخلاقی، تربیتی و اجتماعی، از ابعاد عاشقانه و عارفانه نیز برخوردار است. از این جهت است که در کنار تفاسیر و تواریخی که در شرح قصه‌های قرآنی در سنت تفسیرنگاری مسلمانان شکل گرفته^۶، این سوره بنا به ظرایف عرفانی و اخلاقی سرشار، به طور خاص مورد اقبال قصه‌پردازان خوش‌ذوق و اصحاب کشف و شهود واقع شده و همین موجب شده که در طول قرن‌ها از سده‌های نخستین اسلامی تا دوران معاصر، آثار زیادی به زبان عربی و فارسی در شرح «احسن القصص» به نظم و نثر شکل گیرد. از این رو است که در کنار شرح این سوره در میان تفاسیری کامل از میراث کهن فرهنگ اسلامی نظیر تفسیر طبری، *روض الجنان* و *روح الجنان* ابوالفتوح رازی،

لطائف الاشارات قشیری، کشف الاسرار و عاۃ الابرار میبدی، تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم اسفراینی و تفسیر سوراآبادی، بخش دیگری از این میراث با تکیه بر بُعد عرفانی داستان این پیامبر الهی، در آثاری رقم خورده که تنها و به طور خاص در تفسیر آیات این سوره شکل گرفته که برجسته‌ترین آنها در پیشینه ادبیات و فرهنگ کهن اسلامی عبارت اند از: قصه یوسف (جامع الستین للطائف البساتین) از احمد بن محمد بن زید طوسی، انیس المریدین و روضه المحبین از ابونصر احمد بن محمد بخاری، انیس المریدین و شمس المجالس و حدائق الحقائق معین الدین فراهی و نیز بحر المحبه فی اسرار الموده از مؤلفی نامعلوم^۷ و ترجمه‌های آن به فارسی. این آثار در کنار منظومه‌های متمرکز بر شرح داستان یوسف پیامبر هستند؛ نظیر کشف الارواح جمال‌الدین محمد جمالی اردستانی، منظومه اسرار العشق اسدالله ایزد گشسب و نیز منظومه‌هایی متعدد با عنوان یوسف و زلیخا از شاعرانی نظیر جامی.^۸ در این مجال، نظر به تعدد تفاسیر این سوره و قصه‌های به جا مانده از زندگی این پیامبر الهی در متون عرفانی، به طور ویژه آثاری مورد مطالعه نظرند که اختصاصاً در تفسیر این سوره به روش عرفانی شکل گرفته‌اند.

۳- انواع روابط بینامتنی در تفاسیر عرفانی سوره یوسف^(ع)

خوانش متون عرفانی، از حرکت متن موردنظر به سوی نخستین آثار مدون فارسی یا پیشین و نیز حرکت به سوی متون پسین، شبکه روابط بینامتنی را تشکیل می‌دهد و دست‌یابی به معنای متن را ممکن می‌سازد. پس از کریستوا کسانی مانند رولان بارت، ریفاتر^۹ و ژنت به بررسی روابط میان یک متن با دیگر متن‌ها پرداختند که در این میان ژنت بسیار گسترده‌تر و نظام‌یافته‌تر از دیگران عمل کرد. مطالعات او قلمرو ساختارگرایی و پساساختارگرایی و نشانه‌شناسی را نیز دربرمی‌گیرد و از همین رو توانسته روابط بینامتنی را با تمام متغیرهای آن مورد مطالعه قرار دهد. او مجموعه این روابط را ترامنتیت می‌نامد و آن را به پنج دسته بینامتنیت، پیرامنتیت^{۱۰}، فرامنتیت^{۱۱}، سرمنتیت^{۱۲} و بیش‌منتیت^{۱۳} تقسیم می‌کند. دیدگاه او با کریستوا تفاوت‌هایی دارد. کریستوا بینامنتیت را از عناصر تشکیل‌دهنده متن می‌داند؛ عناصری

که اغلب نمی‌توان آنها را به طور واضح بازشناخت و به اعتقاد او نیازی نیز به این کار نیست. او بینامتنیت را بررسی تأثیرگذاری یک متن بر دیگر متون نمی‌داند. در حالی که ژنت به صراحت در جستجوی روابط تأثیرگذاری و تأثیرپذیری متون است (نامور مطلق، ۱۳۸۶: ۸۵-۸۶). همین موضوع نظریات ژنت را در بررسی متون، کاربردی‌تر از نظریات کریستوا می‌کند که در اینجا نیز مورد توجه گرفته است. طبق نظریات او عناصر مشترک یا بینامتنی متون از این قرار اند:

۳-۱- بینامتنیت هم‌حضوری

ژنت این نوع رابطه را محدود به یک رابطه هم‌حضوری میان دو یا چندین متن تعریف می‌کند؛ «یعنی به طور اساسی و اغلب، حضور واقعی یک متن در دیگری» (نامور مطلق، ۱۳۸۶: ۸۷). به عبارت دیگر هرگاه بخشی از یک متن در متن دیگری حضور داشته باشد رابطه میان این دو رابطه بینامتنی محسوب می‌شود که سپس آن را به سه نوع صریح و اعلام شده، غیر صریح و پنهان شده و ضمنی قابل تقسیم می‌داند (رک. نامور مطلق، ۱۳۸۶: ۸۷-۹۰).

۳-۱-۱- بینامتنیت صریح

بینامتنیت صریح و اعلام شده، عبارت است از حضور آشکار یک متن در دیگری که از آن می‌توان به هم‌حضوری آشکار تعبیر کرد و اولین نشانه‌های آن تصریح خود مؤلف به راویانی است که از آنها نقل مطلب صورت گرفته است.

برای مثال در شرح آیه *(فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ)* (یوسف / ۳۴)، مؤلف بحرالمحبه با تصریح به این برداشت از کلام قشیری می‌نویسد: *وَقَالَ الْقَشِيرِيُّ: «أَدْعُونِي بِالسُّؤَالِ أُسْتَجِبْ لَكُمْ بِاللُّوَالِ»*. (بحر، ۱۸۷۶م: ۱۱۲)

۳-۱-۲- بینامتنیت غیر صریح

اما در بسیاری از مواقع، مؤلف بدون یادکرد از نویسنده پیشین، روایت او را در اثر خود می‌آورد. بررسی اغلب تفاسیر سوره یوسف که از آنها یاد شد، نشان از رواج این نوع روابط در میان آنها دارد. این نوع که بیشتر از طریق کنایات و اشارات و تلمیحات صورت می‌پذیرد به صورت ارجاعات و اشاراتی مشاهده می‌شود که در متن‌های پیشین به کار

رفته‌اند. برای مثال می‌توان به ماجراهایی نظیر حکایت‌ها و لطایفی اشاره کرد که بی‌تردید و البته بدون هیچ بیان صریح، تفاسیر عرفانی پسین، آنها را از آثار پیش از خود وام گرفته‌اند. برای مثال می‌توان به این دو حکایت اشاره کرد:

حُكِيَ أَنَّ هَارُونَ الرَّشِيدَ كَانَ يُخْلِغُ عَلَى جَوَارِيهِ وَعَبِيدِهِ كُلَّ سَنَةٍ يَوْمَ النَّحْرِ. فَجَمَعَهُمْ سِنَةً مِنَ السَّنِينَ وَوَضَعَ أَنْوَاعَ الْخِلْعِ مِنَ الدِّيَابِجِ وَالذَّرَاهِمِ وَالذَّنَانِيرِ. ثُمَّ قَالَ: «مَنْ أَرَادَ شَيْئًا مِنْ هَذَا، فَلْيَضَعْ يَدَهُ عَلَى مَا يُرِيدُ». فَوَضَعَ كُلُّ وَاحِدٍ يَدَهُ عَلَى مَا أَرَادَ غَيْرَ جَارِيَةٍ. فَإِنَّهَا وَضَعَتْ يَدَهَا عَلَى هَارُونَ. فَقَالَ: «مَا تَضَعِينَ؟» قَالَتْ «أَمَرْتَنَا أَنْ يَضَعَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا يَدَهُ عَلَى مَا يُرِيدُ. فَمَا أَرِيدُ سِوَاكَ؟» فَقَالَ: «يَا جَارِيَةُ! أَنَا وَمَا لِي لَكَ». ثُمَّ جَعَلَ الْجَوَارِي كُلَّهُنَّ فِي أَمْرِهَا وَأَعْتَقَهَا. كَذَلِكَ الْعَبْدُ إِذَا تَعَلَّقَ بِذِكْرِ مَوْلَاهُ، حَصَلَ لَهُ جَمِيعَ مَا يَتَمَنَاهُ وَمَا يَهْوَى مِنَ الدُّنْيَا. (بحر: ۱۸۷۶م، ص ۱۲)

گفته‌اند که هارون الرشید را عادت بود که هر روز عیدی کنیزکان و غلامان را جمع کردی و از هر گونه زر و زیور و جامه‌هایی پیش ایشان آوردندی و گفتی: «هر یک از شما آنچه او را باید، دست بدانجا نهد، از آن او باشد». روزی همچنین کرد. کنیزکی پیامد و دست بر هارون نهاد. گفت: «چه می‌کنی؟» گفت: «حکم، حکم است. من تو را می‌خواهم». گفت «من و مال من، همه تو راست و تو را آزاد کردم و کنیزها را به فرمان تو کردم». پس چنین باید که بنده مؤمن از دنیا و عقبی مولی را اختیار کند. دنیا و عقبی و مولی او را بُود. (نیس، ۱۳۹۷: ۱۴۳)

۳-۲- بیش‌متنیت (تأثیر و تأثر)

یکی دیگر از روش‌های بررسی روابط میان دو متن که انطباق‌پذیری بسیاری برای تفاسیر عرفانی سوره یوسف^(۴) نیز دارد بیش‌متنیت است. این رابطه که در آن تأثیر یک متن بر متن دیگر بدون حضور آن بررسی می‌شود، از مهم‌ترین و متنوع‌ترین رابطه‌های بینامتنی تلقی می‌شود. به عبارت دیگر بیش‌متن، متنی است که از یک پیش‌متن در جریان یک فرآیند دگرگون‌کننده ناشی شده است. ژنت بیش‌متنیت را به هر رابطه‌ای تعریف می‌کند که

موجب پیوند میان یک متن با یک متن پیشین باشد؛ چنان که این پیوند از نوع تفسیر نباشد. بنابراین در این بررسی، متن‌های بازنویسه بر اساس متن‌های پیشین مورد توجه‌اند و از همین جاست که بررسی سیر شکل‌گیری تفاسیر عرفانی و ترتیب تألیف آنها مهم است. گفتنی است در این بررسی تنها آثار منظوم مد نظر هستند. ضمن آنکه نظر به مجال محدود این مقاله، از تفاسیر عرفانی کامل قرآن نظیر تفسیر طبری، *روض‌الجنان* و *روح‌الجنان* رازی، *لطائف‌الاشارات* قشیری، *کشف‌الاسرار* و *عده‌الابرار* میبیدی، *تاج‌التراجم فی تفسیر القرآن* للاحاجم اسفراینی و *تفسیر سورآبادی* که مفسر در بخشی از آنها به سوره یوسف نیز پرداخته، چشم پوشی شده است و این بررسی تنها به استخراج مصادیق و شواهد از تفاسیری می‌پردازد که به سوره یوسف اختصاص یافته‌اند.

انیس‌المربدین و روضه‌المحبین در شرح مفصل قصه حضرت یوسف طی چهل مجلس را بایست در شمار کهن‌ترین و مهم‌ترین تفاسیر عرفانی قرن پنج هجری در تفسیر این قصه به شمار آورد که به تصریح مؤلف، در سال ۴۷۵ق. به تألیف درآمده است. ابونصر احمد بخاری محتوای این اثر را از استادش ابوالقاسم محمود جیهانی در بلخ شنیده و مطالب شیخ را همراه با سخنانی از خود به رشته نگارش درآورده است. این اثر مفصل به منزله جلد دوم *تاج‌القصص* به همت سیدعلی آل‌داود منتشر شده است. اثر دیگری که با اندک فاصله‌ای از آن شکل گرفته، *قصه یوسف (جامع‌الستین للطایف البساتین)* از امالی خواجه امام تاج‌الدین ابوبکر احمد بن محمد بن زید الطوسی است. محمد معین در معرفی این تفسیر صوفیانه که آن نیز با نثری روان و شیوا نوشته شده، در نشریه «یغما» آن را از مؤلفات قرن ششم دانسته است (معین، ۱۳۲۷: ۳۱۹)؛ نظری که محمد روشن نیز آن را با توجه به شباهت به *کشف‌الاسرار* و *عده‌الابرار* تأیید کرده است (طوسی، ۱۳۸۲: ۱۰). اما از نظر محمدرضا شفیعی کدکنی این اثر که از مفصل‌ترین قصه‌های حضرت یوسف است در حدود ۴۷۰ق به نگارش درآمده است.^{۱۴} در ادامه، شرح عرفانی دیگری که در همان سبک آثار پیشین به نحوی شیرین و خوشایند از این قصه شکل گرفته، *انیس‌المربدین* و

شمس‌المجالس است. انیس‌المریدین نیز از جمله تفاسیر عرفانی است که در آن، سوره مبارکه یوسف، با استفاده از روشی تأویلی، و به زبان فارسی روان تفسیر شده است. هر چند تصریحی مبنی بر تاریخ تألیف این اثر در دست نیست، مصحح آن را بنا به قرائنی به نیمه دوم قرن هفتم یا آغاز قرن بعد متعلق دانسته است (رک. انیس‌المریدین، ۱۳۹۸: ۷-۱۳). همچنین لازم است از تفسیری به زبان عربی با عنوان *بحر المحبه فی اسرار الموده* یاد شود که در آن، این سوره در قالبی داستانی و با استفاده از اشارات و حکایات عرفانی، به روشی ساده و دلنشین تفسیر شده است. جز چاپ سری، چاپ دیگری از این اثر در حال حاضر در دست نیست. البته سال گذشته تصحیح انتقادی این اثر حاصل شده که اکنون از سوی سازمان اسناد و کتابخانه ملی در دست انتشار قرار دارد. همچنین چهار ترجمه موجود از این اثر با عناوین *اسرار عشق یا دریای محبت*، *راز و نیاز؛ داستان حضرت یوسف*، *حسن یوسف و اسرار عشق*؛ تفسیر عرفانی سوره یوسف به منزله دیگر تفاسیر عرفانی مختص به سوره یوسف در دست است که توضیح بیشتر درباره آنها به مجالی دیگر موقوف می‌شود.^{۱۵} شرح عرفانی دیگر از سوره یوسف، *حدائق الحقایق* از مولی معین‌الدین فراهی هروی، عارف کامل و واعظ مشهور هرات (متوفی ۹۰۸ق) قابل ذکر است که در همان سبک آثار پیشین اما به زبانی ادیبانه و هنرمندانه‌تر و نیز با توسعه و تفصیل بیشتر است. از تفسیر بزرگ این عارف چیزی در دست نیست و تنها اثر کامل او این کتاب بسیار مطول و مفصل در تفسیر سوره یوسف است (برای اطلاعات بیشتر درباره این موضوع، رک. فراهی، ۱۳۸۴: نه- بیست و دو).

اما در بررسی نحوه حضور هر یک از شرح‌های نام‌برده از سوره یوسف در دیگری نیز می‌توان دیدگاه ژنت را مورد توجه قرار داد. از دیدگاه ژنت رابطه بیش‌متنی یا برگرفتگی به دو دسته کلی تقلیدی یا همانگونگی و تراگونگی قابل تقسیم است؛ هدف از اولی، تغییر نیست و اساس کار، حفظ متن اولی است، در حالی که دومی بر اساس تغییر بنا شده است. بنابراین تمایز میان این دو در هدفمند بودن تغییر و میزان آن است (نامور مطلق، ۱۳۸۶: ۹۵).

۳-۲-۱- پیش‌متنیت تراگونی

در تراگونی که مهم‌ترین رابطه پیش‌متنیت است تغییرات و دگرگونی‌های بسیاری می‌تواند در بیش‌متن نسبت به متن‌های پیشین ایجاد شود. نگاهی به تفاسیر عرفانی سوره یوسف^(ع) حاکی از برقراری گسترده این رابطه در آنها است. به طور کلی تراگونی به شکل‌های مختلف در متون به وجود می‌آید و می‌توان آن را از نظر نوع تغییر به سه دسته کاهش و افزایش و جابجایی تقسیم کرد.

۳-۲-۱-۱- کاهش

فرآیند کاهش در روابط پیش‌متنی از طریق حذف مضمونی، سبکی، مضمونی‌سبکی (فشردگی) انجام می‌شود (نامور مطلق، ۱۳۸۴: ۱۰) که در ادامه به بیان آنها و نمونه‌هایی از تفاسیر سوره یوسف پرداخته می‌شود.

حذف مضمونی: در حالی که گمان می‌رود نوشته‌های بعد، نوشته‌های پیشین را مدنظر داشته‌اند، برخی از آنها روایاتی را حذف کرده‌اند. برای مثال در آغاز سوره در شرح «عبرت» ذیل آیه **(لقد کان فی قصصهم عبره لاولی الالباب)** (یوسف/۱۱۱)، به سه قصه‌ای توجه شده که آنها را خداوند عبرتی برای بندگان قرار داده است؛ نخست قصه عزیمت پیامبر^(ص) از مکه به سوی مدینه و درگیری با کافران، سپس قصه موسی^(ع) با فرعونیان و نیز قصه یوسف^(ع) با برادرانش. این قصه‌ها در بخشی مفصل در آغاز دو متن *انیس المریدین و شمس‌المجالس* (انیس، ۱۳۹۷: ۶۷-۷۳) و *انیس المریدین و روضه‌المحبین* (بخاری، ۱۳۸۶: ۴۵۹-۴۶۳) ملاحظه می‌شود اما در هیچ یک از دیگر تفاسیر که به ظن قوی مورد توجه مفسران بعد قرار گرفته‌اند نیامده است.

همچنین می‌توان به مضمونی در *جامع‌الستین* در بیان علت گرفتاری بزرگی که نصیب یعقوب شد اشاره کرد که همانا رد کردن سائل خوانده شده است. «موعظه: هر چ یعقوب را بلا و محنت حاصل آمد همه از محنت رد آن سائل آمد. سید صلح گفت: لا تردّ السائل و إن جاء علی فرس. گفت کی نگرید تا سائل را رد نکنید و بسر باز نزنید. اگر چه پیش شما با اسب و

ساخت آید» (طوسی، ۱۳۸۲: ۴۱). نویسنده با ادامه این موعظه، حکایاتی تاریخی نیز بر آن می‌افزاید: «مصطفی صلح روزی بحجره فاطمه رضی الله عنها رفت. علی را رضی الله عنه دید کی از یکسو می‌گریست و فاطمه از یک سو می‌گریست. سید گفت: این جزع و زاری شما از بهر چیست؟ گفتند: امروز سه روز است کی سائل بدر خانه ما نگذشته است.» و همچنین این مضمون را به یک حکایت و یک اشارت و اشعاری در این موضوع تقویت می‌کند (همان: ۴۲-۴۸). حال آنکه در برخی آثار بعد نظیر *انیس‌المریدین* و *شمس‌المجالس* و *بحر‌المحبه*، مؤلف به کلی از این مضمون چشم پوشیده است.

مضمون دیگر در *انس‌المریدین* و *روضه‌المحبین*، در مجلس هفتم بارنهادن راحیل به بنیامین و سپس گریه و وداع او با یعقوب است که در این اثر آمده ولی در بقیه نیامده است: «چون راحیل بار نهاد درد در او بماند. دانست که رهایی نخواهد بود. یعقوب را بخواند و بگریست و سرش در کنار گرفت و گفت: ای یعقوب، من چشم از دنیا فراموش می‌کنم. نه مرا طاقت است که بی تو بروم و نه ترا طاقت که با من بروی. من رفتم تو بماندی، بدرود باش تا قیامت. و اگر خواهی تا روان من در گور از تو خشنود بود فرزندان مرا نیکو دار که فرزند بی مادر به نزد پدر خوار بود. این بگفت و از دنیا بیرون شد» (بخاری، ۱۳۸۶: ۵۱۷).

حذف سبکی: رابطهٔ بیش‌متنی سبکی در همهٔ تفاسیر عرفانی موجود به چشم می‌خورد و اساساً نظر به سبک همسان و همانند این آثار می‌توان به قوت از وجود این نوع رابطه در آنها سخن گفت. این آثار در ساختاری کاملاً ساده و متناسب با اقبال عوام به نگارش درآمده‌اند. وجود انبوهی از روایات تفسیری، حکایات دلنشین تاریخی و عرفانی و تمثیلی و اسطوره‌ای، در کنار مواعظ اخلاقی، نکات صوفیانه، اقوال و اشارات ذوقی و شواهد شعری از مهم‌ترین ویژگی‌های سبکی آنها است که به نحوی در همگی به طور مشترک به چشم می‌خورد.

در همهٔ این متن‌ها، روش تفسیری نقلی و ذوقی و نه اجتهادی و استدلالی، با تأکید بر بیان اسرار و اشارات عرفانی آن با التزام به حفظ خط داستانی زندگی حضرت یوسف^(ع) به کار رفته

است. نویسندگان در واقع از طریق تفسیر نقلی این سوره، ماجرای زندگی این پیامبر الهی را به نحوی جذاب و دلنشین و مملو از درس‌های اخلاقی و نکات عرفانی شرح می‌دهند. آنها پس از ذکر هر آیه به ترتیب و توالی آیات، به شرح آیه و نکات مربوط به آن در ساختاری مانند دیگر آثار پیشین و به دور از بداعت بیانی، تأویلات بدیع و دیدگاه‌های باطنی شخصی می‌پردازند. ضمن آنکه در آنها عمدتاً توجه به ظواهر قرآنی، جنبه‌های لفظی و شرح معنای لغات و تعبیرات و نکات صرفی و نحوی از نظر دور است. همچنین جز در اغلب آنها نویسندگان به استفاده از جمله‌های کوتاه و رسا، نثر روان و بی‌پیرایه، دوری از واژه‌های نادر و تعبیرات و ترکیبات نامستعمل و نیز پرهیز از آرایه‌های غریب معنوی پایبنداند، به طوری که تقریباً جز در *حدائق الحقایق* که از این جهت تاحدودی از بقیه متون فاصله گرفته، این ویژگی‌ها در همه این آثار یافت می‌شود.

در این اشتراک سبکی البته می‌توان به حذف برخی از اقوال یا نکات عرفانی مترادف در اثر دیگر و کاهش حجم متن از این جهت اشاره کرد. برای مثال در *انیس‌المریدین* و *شمس‌المجالس* در شرح (و شروءه بثمان بخص دراهم معذوده و کائوا فیه من الزاهدین)^{۱۶} چندین نکته عرفانی و اشارت و قول از یحیی معاذ رازی و حکایتی از شیخ شبلی آمده (انیس، ۱۳۹۷: ۱۲۲-۱۲۳) که مؤلف بحرالمحبه تنها به ذکر قول و حکایتی اکتفا کرده است (بحر، ۱۸۷۶م: ۴۳).

حذف مضمونی سبکی (فشردگی): گاه می‌توان در روایت‌ها، حکایت‌ها و اقوال مندرج در تفاسیر سوره یوسف به کاربردهایی اشاره کرد که در آثار دیگر صورت فشرده آنها ملاحظه می‌شود. برای مثال ذیل (انی رأیت أحد عشر کوکبا و الشمس والقمر رأیتهم لی ساجدین)^{۱۷} در *جامع‌الستین* می‌خوانیم: «پنج لفظ بنده را گفتن خطاست و در طریقت از او نارواست. یکی گفتن نحن یعنی ما. فرشتگان گفتند کی ما، آتشی از آتشکده غیرت درآمد و هفتصد هزار از ایشان بسوخت. آن مابقی کی بماندند به زانو درآمدند، گفتند: (سبحانک لاعلم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم)». شرح و بسط این اشارت عرفانی با چند

حکایت و چندین بیت شعر مفصل شده و طی چند صفحه ادامه یافته است (رک. طوسی، ۱۳۸۲: ۶۱-۶۶). حال آنکه در بحرالمحبه همه مطالب مربوط به این اشاره به همین فشردگی در این عبارت بیان شده است: قَالَ أَصْحَابُ الْإِشَارَةِ: لَا تَقُلْ أَرْبَعًا، تَقَعُ فِي الْهَلَكَاتِ؛ لَا تَقُلْ «أَنَا» وَلَا «لِي» وَلَا «عِنْدِي» وَلَا «نَحْنُ». فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ قَالُوا (نَحْنُ) فَوَقَعَتْ عَلَيْهِمُ النَّارُ فَاحْتَرَقُوا. وَقَالَ إبليسُ (أَنَا) فَلَعِنَ، وَقَالَ قَارُونُ (عِنْدِي) فَخَسِفَ بِهِ وَبِدَارِهِ، وَقَالَ فِرْعَوْنُ (لِي) فَأَغْرَقَ. (بحر، ۱۸۷۶م: ۵)

۳-۲-۱-۲- افزایش

فرایند افزایش در روابط بین متنی به سه طریق گسترش مضمونی، سبکی و مضمونی سبکی یا محتوایی انجام می‌شود (نامور مطلق، ۱۳۸۶: ۱۳۸۴). در تفاسیر عرفانی نیز عنصر تراگونگی افزایشی به شدت در پی گسترش ماجراها در آثار موجود به کار رفته است. بیشتر و پُررنگ تر از همه، می‌توان حجم چشم‌گیر حدائق‌الحقایق را در مقایسه با پیش‌متن‌هایی مانند انیس‌المریدین و شمس‌المجالس و انیس‌المریدین و روضه‌المحبین و نیز اثر مختصر بحرالمحبه فی اسرار الموده ذکر کرد که نشان دهنده رابطه افزایش در این تفاسیر است.

گسترش مضمونی: در خصوص گسترش مضمونی می‌توان به ماجرای گریه کردن برادران نزد پدر پس از ارتکاب جنایت ذیل آیه (نَوْجَاءُ وَأَبَاهُمْ عِشَاءَ يَبْكُونَ)^{۱۸} اشاره کرد. در جامع‌الستین در کنار نقلی درباره دروغ بستن چهار کس یعنی قابیل و ابلیس و منافقین زمان رسول اکرم (ص) و برادران یوسف، حکایت مردی بیان شده که نزد یحیی ابن اکثم به شکایت درآمده بود؛ در حالی که گریان بود و یحیی خواست نظر حاضرین را که به دلیل گریان بودن مرد وی را صاحب حق می‌دانستند برگرداند؛ با این قرینه که برادران یوسف نیز گریان به نزد پدر آمدند (رک. طوسی، ۱۳۸۲: ۱۵۰-۱۵۱). در بحرالمحبه نیز ذکر این مضمون تنها در بیان همین حکایت و قول آمده است: «رَوَى أَنَّ يَحْيَى بْنَ أَيْحَى الْقَاضِي قَدِمَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ، فَبَكَى أَحَدُهُمَا. فَقِيلَ لَهُ: «أَيُّهَا الْقَاضِي! هَذَا مَظْلُومٌ». قَالَ: «مِنْ أَيْنَ عِلْمْتُمْ؟» قَالُوا: «لِأَنَّهُ يَبْكِي». قَالَ: «مَا الْمَعْلُومُ مِنْ بُكَائِهِ، لِأَنَّ إِخْوَةَ يَوْسُفَ كَانُوا يَبْكُونَ عَلَى الْكِذْبِ» وَ الْبُكَاءُ عَلَى وُجُوهِهِ؛ بُكَاءُ

المُذْنِبِينَ وَبُكَاءَ الْمُحِبِّينَ وَبُكَاءَ الْفِرَاقِ» (بحر، ۱۸۷۶م: ۲۱). حال آنکه معین‌الدین فراهی در کنار این مطالب، روایت‌هایی را ذکر می‌کند که اساساً در آثار پیشین نیست. برای مثال طبق آن که برادران، خود به پای خویش به نزد پدر آمدند، آنها را شایستگان عفو دانسته و از اینجا مفهوم بازگشتن بنده به درگاه خداوند و امید عفو او وارد شده و اقوال و حکایاتی از جوانی گنهکار در عهد حسن بصری و روی توبه داشتن نقل کرده است. همچنین با توجه به تعبیر (باهم) بر اینکه آنها «هرچند به نسبت با پدر بی‌وفایی نمودند و در جفاکاری افزودند اما هنوز نسبت پدر فرزندی میان ایشان قایم بود» به مضمون پایبندی بنده به درگاه الهی پرداخته و حکایتی از رسول خدا (ص) در این خصوص بیان می‌کند. سپس با بیان لطایفی درباره تعبیر (عشاء) به لطایف این تعبیر در مرآة بنده و خدا و در همین خصوص حکایتی دیگر از حسن بصری و طفل خطاکاری که مادر او را از خانه رانده بود نقل می‌کند. مضمون دیگری که نویسنده با بیان لطیف و حکایتی درباره یحیی بن زکریا و ابلیس بر آن تأکید دارد ناظر بر واژه (بیگون) و مفهوم گریه و زاری است که آشنا و بیگانه را به رحم می‌آورد (فراهی، ۱۳۸۴: ۲۲۶-۲۳۳) و هیچ‌یک از این مضامین در تفاسیر متقدم نبوده است.

گسترش سبکی: در نوع رابطه گسترش سبکی میان تفاسیر عرفانی سوره یوسف می‌توان به افزایش برخی اقوال یا نکات عرفانی مترادف در اثر دیگر اشاره کرد. برای مثال در قسمتی از داستان که سر یعقوب و یوسف در بیان خواب توسط مادر شمعون فاش و از آنجا فتنه برادران آغاز گشت، در هر یک از این تفاسیر، مطالبی اعم از اشارت، شعر و حکایت آمده است که ذکر همین بخش در خصوص انیس‌المریدین و شمس‌المجالس و بحرالمحبه و نیز *حدائق‌الحقایق* حاکی از این نوع گسترش است:

«حکایت: درویشی بر در سرای رابعه آمد و نان خواست. رابعه گفت: نان چه کنی؟ گفت: گرسنه‌ام. گفت: دروغ می‌گویی که گرسنگی سرّی است از اسرار حق تعالی و حق تعالی نهد سرّ خود را الا به نزدیک بندگان خاص خود.»

اشارت: چون ملک تعالی نپسندد که مخلوقی سرّ مخلوقی آشکارا کند، از کرم خود کی روا دارد که معصیت عاصی در روز قیامت آشکارا کند بر سر خلاق و او را رسوا گرداند؟! چنانکه عارفی در این باب می گوید که

نکته: چهار زن سرّ چهار پیغمبر آشکارا کردند: یکی زن نوح نبی، دوم زن لوط، سیوم زن پیغمبر ما حفصه، چهارم زن یعقوب، مادر شمعون. و ملک تعالی شکوه ایشان را در کلام مجید یاد فرموده. اگر بدان مشغول شوم کتاب به تطویل می انجامد». همچنین در این میان یک بیت شعر نیز شاهد گرفته شده است (انیس، ۱۳۹۷: ۹۱-۹۲).

الحِکَايَةُ: حُكِيَ أَنَّ بَعْضَ السَّائِلِينَ وَقَفَ عَلَيَّ بِأَبِ رَابِعَةَ عَدْوِيَّةَ وَقَالَ: «إِنِّي جَائِعٌ». قَالَتْ: «إِرْجِعْ يَا كَذَّابُ! الْجَوْعُ سِرٌّ لَا يَضَعُهُ مَوْلَانِي إِلَّا عِنْدَ أَصْحَابِ الْأَمَانَتِ». لَوْ كَانَ الْجَوْعُ يُبَاغِ فِي الْأَسْوَاقِ، مَا كَانَ لَطَالِبِ الْآخِرَةِ أَنْ يَشْتَرِيَ سِوَاهُ.

الحِکَايَةُ: عَن بَعْضِ الْمُلُوكِ أَنَّهُ أُسِّرَ سِرَّهُ إِلَى نَدِيمٍ مِنْ نُدَمَائِهِ. فَأَفْشَى النَّدِيمُ سِرَّهُ، فَسَمِعَ الْمَلِكُ مَا أُسِّرَ إِلَى نَدِيمِهِ. فَقَالَ لِلْقَائِلِ: «مِمَّنْ سَمِعْتَ هَذَا؟» قَالَ: «مِنْ فُلَانٍ». فَسَأَلَ مِنْ ذَلِكَ الْإِنْسَانِ. قَالَ: «سَمِعْتُ مِنْ فُلَانٍ». إِلَى أَنْ قَالَ الْآخِرُ: «سَمِعْتُ مِنْ نَدِيمِكَ». قَالَ: فَأَمَرَ بِنَدِيمِهِ أَنْ يُصَلَّبَ، وَكَتَبَ عَلَيْهِ خَطًّا وَعَلَّقَ فِي عُثْقِهِ: «هَذَا جَزَاءُ مَنْ يُفْشَى سِرَّ الْمُلُوكِ (بحر، ۱۸۷۶م: ۵۶). در ادامه همچنین چند اشارت در تفسیر افشاء سرّ خالق و تعداد زیادی از ابیات در شواهد شعری آمده است.

اما معین الدین فراهی همین حکایت افشاء سرّ پادشاه از سوی ندیم را چنان با بیان داستان‌ها و ابیات و نکات افزون همراه می‌سازد که خواننده خود را با حجمی مفصل و چند برابری مواجه می‌بیند که حتی ذکر نمونه‌هایی از آن در این مجال نمی‌گنجد. (رک. فراهی، ۱۳۸۴: ۱۳۱-۱۳۵).

گسترش مضمونی سبکی (محتوایی): در این موارد، در کنار گسترش سبکی که در بالا به آن اشاره شد، اعم از افزایش برخی اقوال یا نکات عرفانی، تفصیلات محتوایی نیز به روایت‌ها افزوده می‌گردد. به عبارت دیگر، همچنان که ساختار اثر با گسترش همراه است، ذکر

ویژگی‌های مفصل و جزئیات بیشتری از اشخاص، رویدادها و جای‌ها در یک یا چند تفسیر عرفانی در مقایسه با اثر دیگر قابل توجه است. در اینجا از ذکر موارد همراه با گسترش سبکی، به جهت آنکه در بالا آمد و تکرار آن بر حجم خواهد افزود صرف نظر می‌شود. اما در همان بخش‌ها می‌توان به این مثال اشاره کرد: در حالی که در *انیس المریدین و شمس‌المجالس* هنگام ذکر از همسر زلیخا و ملک مصر، تنها از او به همین عنوان یاد می‌کند، (رک. *انیس المریدین*، ۱۳۹۸: ۷۲، ۱۳۰، ۱۳۱) در برخی دیگر مانند *بحرالمحبه* نام همسر زلیخا، «قطیفور» نیز آورده شده است: «قال: فَأَرْسَلَ أَبُوها رَسُولاً إِلَى قَطِيفُورٍ مَلِكِ مِصْرَ» (بحر، ۱۸۷۶م: ۶۵). اما در برخی متون دیگر با گسترشی بیشتر، ضمن بیان نام او توضیحاتی بیشتر نیز درباره‌اش آمده است: «و مراد از مشتری مصر در اینجا عزیز است و در تعیین نام وی اختلاف هست. بعضی می‌گویند: اطفیر بود، و بعضی قطفیر گفته اند. و نام پدر وی روحیب بود. و در آن وقت به قول بعضی از علما پادشاه در مصر فرعون موسی بود ولد بن مصعب بن ریان. و این گروه استدلال به این آیه کرده اند که (وَلَقَدْ جَاءكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ الْبَلِيَّاتِ) و به قول بعضی، فرعون موسی دیگر بود و نام این ملک ریان بود، پسر ولید بن نژاد بن اراشه بن فاران بن عملیق. و گویند آن ملک به یوسف ایمان آورد و متابعت دین یوسف می‌نمود تا جان بقابض ارواح سپرد، یوسف بعد از او در زمره احبا بود و بعد از ملک ریان قابوس بن مصعب بن معاویه بن نمیر بن بیلوان بن فاران بن عملیق بر سر سلطنت مستند گشت، حضرت صدیق چندانکه بدین توحیدش دلالت فرمود قبول نکرد» (فراهی، ۱۳۸۴: ۳۲۸).

در اینجا نیز ضمن خودداری از تکرار ذکر روایت‌های متعدد در قالب حکایات و اقوال پی‌درپی برای نشان دادن ساختار گسترش یافته، نمونه‌ای دیگر از گسترش محتوایی بیان می‌شود که از طریق عنصر توصیف صورت می‌گیرد. به طوری که ماجرای واحد در دو اثر متأثر از قدرت خیال‌پردازی یا بهره‌گیری از سایر مصادر روایی به نحوی متفاوت شرح و بسط داده می‌شود. به عبارت دیگر، گاه روایتی یکسان در یکی از این آثار به کوتاهی و فشردگی بیان می‌شود؛ حال آنکه مؤلف دیگر، جزئیاتی مفصل از ماجرا را به دست می‌دهد.

برای مثال، در حالی که به وزن کردن یوسف در هنگام پرداخت بهای آن در انیس/المربدین چنین به کوتاهی توجه شده: «ترازویی بیاوردند و درآویختند و یوسف را در یک پله ترازو نهادند و هر مالی که در خزینه عزیز مصر بود، در یک پله دیگر نهادند» (انیس، ۱۳۹۷: ۱۳۵)، در بحر به تفصیل شرح این ماجرا آمده است: ثُمَّ قَالَ لَوْزِيرِهِ: «كَيْفَ أَرِنُ هَذَا الْمَالَ؟» قَالَ لَهُ الْوَزِيرُ: «إِتَّخِذْ مِنْ جُلُودِ الْبَقَرِ عَنَسًا وَأَلْصِقْ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ وَاتَّخِذْ مِنْهَا كَفَّتَيْنِ». فَقَالَ الْمَلِكُ لَوْزِيرِهِ: «ضَعِ الْقَفَازَ عَلَى الْأَرْضِ وَزِنِ هَذَا الْغَلَامَ». فَقَالَ: «إِنْ كَانَ هَذَا الْغَلَامُ كَمَا أَرَاهُ فَهُوَ يَوْزَنُ وَيَرْجِحُ عَلَى الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا». فَوَضَعَ يَوْسُفَ فِي كَفَّةٍ وَخَمْسِمِائَةَ أَلْفِ دِينَارٍ فِي كَفَّةٍ أُخْرَى. (بحر: ۱۸۷۶م، ۶۴)

۳-۲-۱-۳- جابجایی

نوع دیگری از روابط بیش‌متنی از طریق جابجایی (جان‌شینی) حاصل می‌شود. برای مثال می‌توان به ماجرای خرید یوسف در بازار مصر اشاره کرد که در آنجا طبق روایت فراهی، زنی به نام قارعه به خریداری یوسف پا در میان بازار گذاشت، اما چندانکه با شوق بی‌نهایت، دیگران و فروشنده را از قصد خود مبنی بر پرداختن بهایی گزاف برای خرید یوسف مطلع کرد، خریدار رقیب او یعنی زلیخا یوسف را دربرود و به خانه برد:

«ایشان در این گفت و شنید بودند که ناگاه در مصر زنی بود قارعه نام، بنت طالون، بخرداری یوسف پیش آمد با هزار دانه مروارید، هر دانه دو مثقال و هزار دانه یاقوت، هر دانه پنج مثقال و طبقی فیروزه و نمکدان بدخشی، و این جواهر در برابر یوسف بمالک عرض کرد، خواست که بوی فروشد. زلیخا دلال را بطلبید و گفت: آنچه قارعه در بهای یوسف می‌دهد من بدهم و عقدی مروارید سی دانه هر دانه شش مثقال و دیگر همسنگ یوسف مشک و کافور و عنبر و صد جامه ملکی و دویست قصب، و هزار دبیقی بر آن مزید گردانم. سخن زلیخا بر مالک عرض کرد آن جان جهان را باین بهای ارزان به زلیخا مسلم داشت. قارعه مضطرب گشته گفت: ای مالک آنچه زلیخا در بها نام برد من همه آن تسلیم نمایم و صد رطل زر بر سر نیز بدهم. چون ملازمان زلیخا آن مستزاد قارعه مشاهده کردند ازدحام نموده یوسف را از روی تخت در ربودند و بخانه زلیخا درآوردند.» (فراهی، ۱۳۸۴: ۳۱۳)

اما ذکر این ماجرا در بحر المحبه، به رغم آنکه در آغاز به نحوی مشترک با روایت فراهی است، اما دقت در آن حاکی از جایگزینی آن با روایتی دیگر است. چنانکه در آن، قارعه با ملاحظه زیبایی بی‌نهایت غلام و درک ناتوانی از پرداخت بهای بی‌اندازه آن در گفتگویی با او پی به آفریننده این زیبایی می‌برد و در مقابل قدرت او سرتعظیم فرود می‌آورد و به وی مؤمن می‌گردد:

قال: فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذَا بَلَغَ الْخَبْرُ الْقَارِعَةَ بِنْتَ أَسْطَلُونَ الْعَمَالِقَةَ ابْنِ مَسِيرِ ابْنِ زِيَادِ ابْنِ عَادِ ابْنِ شَدَادِ ابْنِ عَادِ الْأَكْبَرِ الَّذِي بَنَى (إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ)^{۱۹}. وَكَانَتْ أَكْثَرَ مَالاً مِنْ أَهْلِ مِصْرَ وَأَعْظَمَهُمْ خَطراً وَكَانَتْ مَلِيكَةً قَوْمِهَا. فَقَالَتْ لِقَهْرَمَانَتِهَا: «وَيْلَكَ إِنَّهُ لَمْ يَبْقَ بِمِصْرَ أَحَدٌ مِنْ الْعَمَالِقِيَّةِ وَغَيْرِهِمْ إِلَّا وَقَدْ خَرَجُوا نَحْوَ هَذَا الْعِلَامِ الْعِبْرَانِيِّ. فَإِنِّي الْيَوْمَ أَيْضاً خَارِجَةٌ بِمَالِي كُلِّهَا». قَالَ: فَأَمَرَتْ قَهْرَمَانَتَهَا بِالْفِ بَعْلَهُ مُزَيِّنَةً بِأَنْوَاعِ الزَّيْنَةِ وَحَمَلُهَا دَرَاهِمٌ وَدَنَانِيرٌ وَدِيَابِجٌ، وَرَكِبَتْ إِلَى تِلْكَ الْقُبَّةِ الْمَذْكُورَةِ. فَلَمَّا دَنَتْ مِنْ يَوْسُفَ حَارَ بَصَرُهَا وَتَحَيَّرَ عَقْلُهَا. فَقَالَتْ لَهُ: «مَنْ أَنْتَ وَمَنْ خَلَقَكَ؟ فَقَدْ تَحَيَّرْتُ فَيْكَ وَإِنِّي قَدْ جِئْتُ بِمَالِي حَتَّى اشْتَرَيْتُكَ، فَرَأَيْتُ الْآنَ إِنَّ مَالِي مَا يَقُومُ بِهِ بَعْضُ ثَمَنِكَ وَإِنَّكَ لَتَسَاوِي جَمِيعَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا». فَقَالَ لَهَا يَوْسُفُ: «إِنِّي خَلَقْتُ رَبَّ الْعَالَمِينَ، صَوَّرْتَنِي كَمَا تُرِينِ». قَالَتْ: «أَمَنْتُ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ الَّذِي صَوَّرَكَ». فَأَمَمْتُ وَبَدَلْتُ مَالَهَا لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَبَنَيْتُ بَيْتاً فِي بَحْرِ الْقَلْزَمِ وَعَبَدْتُ رَبَّهَا حَتَّى مَاتَتْ (بحر، ۱۸۷۶م: ۶۱).

۳-۲-۲- پیش‌متنیت همانگونه

چنان‌که پیشتر آمد از دیدگاه ژنت رابطه پیش‌متنی به دو دسته کلی تراگونی و همانگونه (تقلیدی) قابل تقسیم است. در کنار تراگونی که اساساً حضور غیر هدفمند در آن برجسته است و با هدف تغییر متن پیشین رقم می‌خورد، رابطه دوم اساساً هدفمند و به قصد حفظ اثر پیشین است که از آن به همانگونه یاد می‌شود. برخی زبان‌شناسان نظیر یاکوبسون^{۲۰} تبدیل نشانه‌های کلامی یک زبان به نشانه‌های کلامی زبان دیگر را یکی از انواع بینامتنیت می‌دانند. او که درباره شعر سخن می‌گفت، ترجمه شعر را ناممکن می‌دانست، چراکه شعر رخدادی زبانی

است که برگردان آن نیز رخداد زبانی دیگری است و تنها رخداد دوم، رابطه‌ای بینامتنی با رخداد اول دارد (احمدی، ۱۳۷۵: ۱، ۷). توسعه دیدگاه او با صرف نظر از ویژگی‌های خاص شعر، به این معناست که ترجمه هر متنی از جمله عربی به فارسی متون عرفانی، ناممکن است؛ بلکه ترجمه‌ها با متن اصیل، رابطه بینامتنی دارند و مکمل هم‌اند. چنانکه وجود ترجمه‌های چندگانه از یک متن با ویژگی‌های مختلف، دلیلی بر این مدعاست.

در حالی که مؤلفین تفاسیر متعدد عرفانی در آثاری نظیر *جامع السنین*، *انیس المریدین* و *شمس المجالس*، *انیس المریدین* و *روضه‌المحبین*، *بحرالمحبه فی اسرار الموده* و *حدائق‌الحقایق* با تأکید بر اثری مستقل در حضور غیر هدفمند شکل گرفته‌اند، لازم است به چند اثر در این خصوص اشاره کرد که اساساً به قصد نمود و ایجاد رابطه همگونی با متن پیشین خود، و به تعبیر دیگر در ترجمه آنها به نگارش درآمده‌اند. در این بررسی جستجوهای زیادی در پی یافتن احتمال برقراری این نوع رابطه در میان تفاسیر عرفانی اختصاصی سوره یوسف انجام یافت. در برخی فهرست‌های نسخ خطی، ذیل *مدخل انیس المریدین* و *شمس المجالس*، از آن به منزله ترجمه *بحرالمحبه فی اسرار الموده* یاد شده است. شدت شباهت و روابط بینامتنی گسترده میان این متن و *بحرالمحبه* چنان است که موجب شده برخی آن را ترجمه این اثر یاد کنند. (رک. درایتی: ۱۳۹۰، ج ۵، ص ۳۲۳) اما باوجود شباهت‌های فراوان میان این دو، دقت عمیق‌تر نشان داده که این برداشت نادرست است (رک. شمشیرگرها، ۱۴۰۰).

اما بررسی‌ها حاکی از برقراری این نوع رابطه بین *بحرالمحبه* و چهار اثری است که در ترجمه آن طی دوره‌های متأخر به وجود آمده‌اند. برای اولین بار، عالم شیعی معاصر، ابوالحسن فقیهی آیت‌اله‌زاده گیلانی، ترجمه‌ای را به فارسی با عنوان *اسرار عشق یا دریای محبت*، ترجمه *بحرالمحبه فی اسرار الموده*، تفسیر *سوره شریفه یوسف* در سال ۱۳۲۵ منتشر کرد. این ترجمه همراه با اضافاتی به قلم مترجم است که با عبارت «مترجم گوید» متمایز شده است. ترجمه دوم از محمد موسوی خوانساری با عنوان *راز و نیاز؛ داستان حضرت یوسف* ده‌ها سال پیش در قم چاپ شده که تاریخ دقیق آن مشخص نیست، ترجمه

سوم از مسعود انصاری تحت عنوان *حُسن یوسف* به همت نشر رسانش در سال ۱۳۸۲ در تهران، و چهارمین آنها از ابوتراب حسینی با عنوان *اسرار عشق؛ تفسیر عرفانی سوره یوسف* به همت نشر کنکاش در سال ۱۳۹۰ در اصفهان به چاپ رسیده است. دقت در این ترجمه‌ها در برابر *بحر المحبه فی اسرار الموده* نشان می‌دهد همه آنها جز *اسرار عشق* (دریای محبت) با تقید تعلق حداکثری-هرچند نه به طور کامل و عین به عین- به *بحر المحبه* شکل گرفته‌اند به نحوی که مطالب و ساختار متن در شرح داستان و بیان حکایات، لطایف و اشارات عرفانی حفظ شده و اضافات و کاستی‌ها عمدتاً به شواهد شعری مربوط می‌شود. در اینجا به ذکر نمونه‌ای از *راز* و *نیاز* مربوط به بخشی از این داستان اکتفا می‌شود که در آن، بشیر به همراه پیراهن یوسف به بشارت زنده بودن یوسف از مصر به سوی کنعان رهسپار می‌شود و در آغاز ورود به این دیار، با زنی رخت‌شوی که مادر هموست ملاقات می‌کند که طبق یکی از روایات اسرائیلی، در جوانی کنیز یعقوب^(ع) بود و این پیامبر الهی موجب دوری این زن از فرزندش بشیر شده بود:

قال ابن عباس^(ع): فَلَمَّا بَلَغَ الْبَشِيرُ أَرْضَ كِنَعَانَ وَجَدَ أُمَّهُ تَغْتَسِلُ ثَوْبًا عَلَى الْبَيْتِ. فَسَأَلَهَا عَنْ مَنْزِلِ يَعْقُوبَ^(ع). فَرَفَعَتْ رَأْسَهَا فَقَالَتْ: «مَا تُرِيدُ مِنْ يَعْقُوبَ؟ فَإِنَّهُ لَا يَلْتَفِتُ إِلَيَّ أَحَدٍ، وَلَا يَسْمَعُ كَلَامَ أَحَدٍ، وَلَا يَقْضِي حَاجَةَ أَحَدٍ، وَهُوَ كَثِيبٌ حَزِينٌ لَيْلَهُ وَنَهَارُهُ». فَقَالَ بَشِيرٌ: «مَا طَوَّلْتَ الْقِصَّةَ، قَوْلِي لِي أَيْنَ مَسْكَنُهُ. فَإِنِّي رَسُولُ يَوْسُفَ إِلَيْهِ». فَصَاحَتْ وَرَفَعَتْ رَأْسَهَا إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَتْ: «هَكَذَا وَعَدْتَنِي يَا إِلَهِي!»؟ فَقَالَ الْبَشِيرُ: «مَا شَأْنُكَ يَا أَيُّهَا الْمَرْأَةُ؟ فَقَصَّصْتُ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ. فَقَالَ لَهَا: «مَا اسْمُ وَلَدِكَ؟»؟ فَقَالَتْ: «الْبَشِيرُ». قَالَ: «قَوْمِي! فَقَدْ تَمَّ لَكَ الْوَعْدُ. (إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادَ)^{۲۱} حَتَّى تُسَمِّيَ رِيحِي وَتُصَحِّحِي مَعْرِفَتَكَ وَيَمْضِي عَمُكَ الطَّوِيلُ. فَأَنَا ابْنُكَ، ذَلِكَ الْبَشِيرُ». فَدَنَّتْ مِنْهُ وَضَمَّتْهُ إِلَى صَدْرِهَا وَحَقَّقَتْ مَعْرِفَتَهَا وَعَادَتْ إِلَى مَنْزِلِ مَوْلَاهَا يَعْقُوبَ، حَتَّى دَنَّتْ مِنْهُ. فَلَمَّا أَرَادَتْ أَنْ تَكَلِّمَهُ، حَرَّتْ مَعْشِيَةً عَلَيْهَا، ثُمَّ قَامَتْ وَأَخْبَرَتْهُ بِذَلِكَ. ثُمَّ جَاءَ الْبَشِيرُ وَالْقَى الْقَمِيصَ عَلَى وَجْهِهِ. فَشَمَّ رَائِحَتَهُ طَوِيلًا، فَرَجَعَ بَصْرُهُ وَفَتَحَ كَمَا كَانَتْ، قَوْلُهُ تَعَالَى: (فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْفَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا).^{۲۲}

شعر

جاءَ البشیرُ مُبَشِّرًا بِقُدُومِهِ
فَكَأَنَّیَ یَعْقُوبُ مِنْ فَرَحٍ بِهِ
وَاللَّهِ لَوْ قَنَعَ البشیرُ بِمُهْجَتِی
أَوْ قَالَ: «هَبْ لِي نَاطِرِيكَ»، فَقُلْتُ لَهُ:
فَمُلِّئْتُ مِنْ قَوْلِ البشیرِ سُورًا
إِذَا عَادَ مِنْ شَمِّ القَمِيصِ بَصِيرًا
لَبَدَّلْتُهُ وَرَأَيْتُ ذَاكَ یَسِيرًا
«خُذْ نَاطِرِي» وَمَا سَأَلْتُ كَثِيرًا
(بحر، ۱۸۷۶م: ۱۲۶)

نگاهی به ترجمه این بخش در راز و نیاز حاکی از آن است که تنها، ابیات شاهد در آن متفاوت شده است:

بشیر به زمین کنعان رسید. زنی را دید بر سر چاهی نشسته و لباس می‌شوید. منزل یعقوب را از او پرسید. زن سر خود را بلند کرد و گفت: از او چه می‌خواهی نه کسی را می‌بیند و نه سخن کسی را می‌شنود و نه حاجتی را برمی‌آورد. مردی است شب و روز نوحه می‌کند و بیچاره و محزون روزگار می‌گذراند. بشیر گفت: سخن دراز مکن. نشانی منزل او را بگو که من فرستاده یوسف می‌باشم. زن نعره‌ای زد و سر به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا اینطور به من وعده می‌دهی؟ بشیر گفت: ای زن موضوع چیست؟ زن تمامی قصه را بیان کرد. بشیر گفت: نام فرزندی چه بود؟ زن گفت: بشیر. گفت: برخیز که وعده حق رسید. اینک غمت زایل و معرفتت کامل شد. من پسر تو هستم. مادر جلو آمد و او را در آغوش کشید و سپس به منزل یعقوب برگشت. وقتی خواست با یعقوب سخن گوید غش کرد و بر زمین افتاد. بشیر پیراهن را به صورت یعقوب کشید تا دیدگان یعقوب روشن شد.

که بر گذشت که بوی عبیر می‌آید
نشان یوسف گم کرده می‌دهد یعقوب
ز دست رفتم و بی دیدگان نمی‌دانند
نه آنچنان به تو مشغولم ای بهشتی روی
که می‌رود که چنین دلپذیر می‌آید
مگر ز مصر به کنعان بشیر می‌آید
که زخم‌های نظر بر بصیر می‌آید
که یاد خویشتم در ضمیر می‌آید
(راز و نیاز، بی تا: ۱۰۳)

اما در این میان، روابط میان بحرالمحبه و اسرار عشق مانند آن چند اثر دیگر نیست. در این اثر که در واقع ترجمه تالیفی از بحرالمحبه است، آیت‌الزهاده گیلانی، پس از ذکر هر آیه و در لابلای مطالب متن اصلی، عباراتی را از خود و عمدتاً احادیثی را از معصومین علیهم السلام در شرح آیه و داستان مورد بحث، ذیل عبارت «مترجم گوید» به متن اصلی افزوده است. ضمن اینکه مؤلف، ترجمه‌ای نسبتاً آزادتر در مقایسه با سایر ترجمه‌ها ارائه داده است. دقت در همین مثال نیز حاکی از این رویه نویسنده است:

«ابن عباس فرماید موقعی که بشیر بر زمین کنعان رسید زنی را که مادر خودش بود بر سر چاهی دید نشسته و رخت می‌شوید. خانه یعقوب را از او پرسید. زن سر برداشته و گفت از یعقوب چه می‌خواهی؟ زیرا او با کسی روبرو نمی‌شود و به سخن کسی گوش نمی‌کند و به کسی نظر نمی‌افکند و کارگشایی کسی نمی‌فرماید. شبانه روزی به سوگواری مشغول است. بشیر گفت: سخن را طولانی مکن. بگوی مکان او کجاست؟ زیرا من از طرف یوسف آمده و نامه دارم. آن زن فریادی کشیده سر به آسمان بلند کرده عرض کرد: «خداوندا چنین به من وعده فرمودی؟» بشیر گفت: مگر وعده خدای تعالی با تو چه بوده است که با این نحوه از شنیدن نام یوسف پریشان ماندی؟» آن زن حکایت خود را گفت. بشیر گفت: «فرزند ترا نام چه بود؟» گفت: «بشیر». گفت: برخیز که خدای تعالی بر وعده خویش وفا فرمود و هرگز خلاف وعده نخواهد نمود. اینک من فرزند تو بشیرم. بیا مرا ببوی تا از بوئیدن من شناسایی تو زیاده و اندوه تو برطرف گردد. زن از جای برخاسته و فرزند خود را بر سینه چسبانیده ببوید و ببوسید. سپس به خانه برگشته و نزد یعقوب شتافت تا بحضرتش سخنی بگوید مدهوشانه بر زمین افتاد، بشیر پیشقدم شده و پیراهنی را که یوسف پیچیده بود باز کرده و بر صورت مبارک یعقوب بیفکند. یعقوب مدتی آن پیراهن را ببوید. ناگهان دیده مبارکش بینا گشت.

مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید	که از انفاس خوشش بوی کسی می‌آید
جاءَ البشیرُ مُبَشِّرًا بَقُدُومِهِ	فَمُلِئْتُ مِنْ قَوْلِ البشیرِ سُرُورًا
فَكَأَنِّي يَعْقُوبُ مِنْ فَرَحٍ بِهِ	إِذَا عَادَ مِنْ شَمِّ القَمِيصِ بَصِيرًا

وَاللّٰهُ لَوِ قَنَعَ الْبَشِيرُ بِمُهْجَتِي لَبَدَلْتُهُ وَرَأَيْتُ ذَاكَ يَسِيرًا
أَوْ قَالَ: «هَبْ لِي نَاطِرِيكَ»، فَقُلْتُ لَهُ: «خُذْ نَاطِرِي» وَمَسَّأَلْتُ كَثِيرًا

آیت‌الزهاده گیلانی در همین بخش از داستان دو مطلب زیر را به متن اصلی می‌افزاید: «مترجم گوید: فرقه‌ای بر آنند که سبب این جدایی آن بوده که ابراهیم خلیل، سواره دانشمندان و علما را مشایعت می‌فرمود و این استخفاف و بی‌حرمتی باعث فراق گردید. والله تعالی اعلم بحقایق الامور» و نیز: «حضرت رسول اکرم^(ص) می‌فرماید پناه ببر به خدا از کسی که بین مادر و فرزند جدایی بیفکند. کسی که سبب جدایی فرزند از مادر شود خدای تعالی میان او و کسی را که فوق‌العاده دوست دارد جدایی خواهد افکند و من درباره این گونه اشخاص شفاعت نمی‌کنم و شفاعت من نیز از برای آنها مورد قبول واقع نمی‌شود». (اسرار عشق، ۱۳۲۵: ۲۰۶-۲۰۷)

۴- نتیجه‌گیری

یکی از دیدگاه‌های نقد و بررسی روابط میان دو متن که انطباق بسیاری برای تفاسیر عرفانی سوره یوسف^(ع) دارد بر اساس نظریه بیش‌متنیت است. مطالعه تطبیقی متونی که به شرح عرفانی سوره یوسف^(ع) اختصاص دارند اعم از قصه یوسف (جامع الستین للطائف البساتین)، انس‌المریدین و روضه‌المحبین، انیس‌المریدین و شمس‌المجالس و حدائق الحقائق و نیز بحر‌المحبه فی اسرار الموده و ترجمه‌های آن به فارسی، نشان می‌دهد میان آنها روابطی محکم وجود دارد.

تفاوت میان تفاسیر عرفانی این سوره را در بررسی سیر و تحول شکل‌گیری آنها می‌توان با توجه به انواع روابط بینامتنی تفسیر کرد. بی‌تردید مؤلفین پسین از آثار پیشین اثر پذیرفته‌اند. اما این اتخاذ رویکرد و روش‌هایی در کاهش یا افزایش و جابجایی است که موجب شکل‌گیری آثاری با حجم‌های متنوع شده است. چنانکه مؤلف بحر‌المحبه فی اسرار الموده با کاهش مضمونی، سبکی و مضمونی سبکی آثار متقدم، اثری با کمترین حجم در این زمینه آفریده و معین‌الدین فراهی نظر به دایره گسترده اطلاعات و توانایی توسعه مطالب، رویکرد افزایش را از وجوه متعدد در پیش گرفته و حدائق‌الحقایق را در حجمی انبوه ترتیب داده است.

توجه به بینامتنیت در کشف انواع ارتباطات گسترده میان تفاسیر اختصاصی سوره یوسف^(ع) براساس نظریه ژنت نشان می‌دهد روابط میان آنها از هر دو جهت هم‌حضوری و بیش‌متنی یا تأثیرپذیری‌های متون پیشینی از پیشینی قابل توجه است. گذشته از آنکه روابط هم‌حضوری در انواع صریح، و غیرصریح در این تفاسیر قابل بازشناخت است، بی‌تردید آنها به نحوی روشن در شکل‌گیری یکدیگر مؤثر بوده‌اند که این روابط بیش‌متنی را می‌توان از دو نوع تراگونگی و همانگونگی دریافت. تراگونگی در تفاسیر اصیل از طریق فرایند افزایش، کاهش و جانشینی صورت می‌گیرد. به این معنا که هرچند مؤلفین آثار بازنوخته، هر یک به دنبال خلق اثری جدید بوده‌اند به شدت تحت تأثیر متن‌های پیشین قرار داشته‌اند. بررسی تطبیقی این آثار با کاربست دیدگاه ژنت نشان می‌دهد که از طریق حذف و گسترش، هم از حیث مضمون، هم سبک و هم توأمان مضمون و سبک روایت‌ها، میان آنها فرایند افزایش و کاهش رخ داده است. ضمن اینکه گاه، نویسنده به جابجایی برخی روایت‌ها اقدام کرده است.

کثرت محتواهای مشترک میان متونی که از آنها نام برده شد، با لحاظ انواع رابطه میان‌شان چنان است که تردیدی نمی‌ماند هر یک به نحوی در دیگری حضور دارد و تصور شکل‌گیری آثار پسین بدون ملاحظه آثار پیشین خالی از واقعیت است. چنانکه گاه می‌توان با توسعه معنای ترجمه، به نحوی به این نوع رابطه میان آنها قائل شد. چنانکه تا سال گذشته، به خطا تصور بر آن بود که *انیس‌المریدین و شمس‌المجالس*، ترجمه *بحر‌المحبه فی اسرار الموده* است، حال آنکه چنین نیست و این برداشت‌های ناصحیح برخاسته از شدت رابطه تراگونگی میان آنهاست. اما جز تراگونگی، وجود رابطه همگونی نیز در برخی از تفاسیر سوره یوسف ملاحظه شد که همگی آنها در ترجمه *بحر‌المحبه فی اسرار الموده* شکل گرفته‌اند.

این مقال، مجال بررسی تطبیقی همه تفاسیر عرفانی سوره یوسف^(ع) اعم از تفاسیر کامل قرآن نظیر *تفسیر طبری*، *روض الجنان* و *روح الجنان ابوالفتوح رازی*، *لطائف الاشارات* قشیری، *کشف الاسرار و علاه الابرار* میبیدی، *تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم* اسفراینی و *تفسیر سورآبادی* که تنها بخشی کوچک از آنها به سوره یوسف^(ع) اختصاص دارد نبود. با

وجود این، نظر به آنکه راقم این سطور پیشتر بنا به مناسبت‌هایی، دست به بررسی تطبیقی میان آنها زده، به عصاره و خلاصه بر آن است تا بگوید بی‌تردید این روابط بینامتنی تنها به تفاسیر اختصاصی این سوره منحصر نیست و فارغ از این رویکرد، بین همه آثار پیشینی و پسینی چنین روابطی حاکم است.^{۲۳}

پی‌نوشت‌ها

۱. Intertextuality

۲. Julia Kristeva

۳. Mikhail Bakhtin

۴. Ferdinand de Saussure

۵. Roland Barthes

۶. برای اطلاع از متون و تاریخ تفاسیر عرفانی، ر.ک: قاسم پور، محسن (۱۳۹۲) *جریان‌شناسی تفسیر عرفانی قرآن*، تهران: سخن، صص ۱۲۷-۱۵۶. برای اطلاع درباره مبانی تفسیر عرفانی، ر.ک: همان، صص ۱۶۵-۲۰۹. همچنین برای اطلاع درباره جایگاه تأویل در تفاسیر عرفانی ر.ک: همان، صص ۲۲۱-۳۰۴. نیز درباره چرایی و پیدایش زبان عرفانی در تفسیر قرآن، ر.ک: نوپا، پل (۱۳۷۳) *تفسیر قرآنی و زبان عرفانی*، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، صص ۱-۷ و صص ۱۵-۲۰.

۷. هرچند برخی کاتبان، فهرست‌نویسان و محققان، تألیف آن را به ابوالفتح احمد و برخی به ابوحامد محمد غزالی نسبت داده‌اند، به نظر نمی‌رسد این نسبت‌ها درست باشد و بنابراین مؤلف این تفسیر همچنان نامعلوم است. برای اطلاعات بیشتر در این خصوص، ر.ک. شمشیرگرها، محبوبه (۱۳۹۹) «بررسی درستی انتساب بحرالمحبه فی اسرار الموده به ابوالفتح احمد یا ابوحامد محمد غزالی»، نشریه پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)، سال ۱۳، شماره ۴، پیاپی ۴۳، پاییز ۱۳۹۹، صص ۱-۲۲.

۸. سیدجعفر سجادی فهرستی از برخی شرح‌های سوره یوسف را اعم از نظم و نثر، در مقدمه تفسیر *حدائق الحقائق* ارائه کرده است. ر.ک. فراهی: ۱۳۸۴، ص ۲۷.

۹. Michael Riffaterre

Paratextualite ۱۰

Metatextualite ۱۱

Arcitextualite ۱۲

Hypertextualite ۱۳

۱۴. چاپ اول این کتاب با عنوان تفسیر سوره یوسف: السنین الجامع للطائف البساتین در سال ۱۳۴۵ توسط بنگاه ترجمه و نشر کتاب صورت گرفته است. چاپ‌های اخیر این کتاب با نام‌های قصه یوسف (الجامع السنین للطائف البساتین) و قصه یوسف و نیز جامع اللطائف (شرحی بر تفسیر سوره حضرت یوسف) از سوی شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و نشر فیض کاشانی انجام شده است.
 ۱۵. برای اطلاعات بیشتر، رک. شمشیرگرا، محبوبه (۱۴۰۰) «بحرالمحبه فی اسرار الموده تفسیری ادبی عرفانی از سوره یوسف و ناگفته‌هایی درباره آن»، ادبیات عرفانی، شماره ۲۵، تابستان، صص ۹-۳۸.

۱۶. یوسف / ۲۰

۱۷. یوسف / ۴

۱۸. یوسف / ۱۶

۱۹. فجر / ۷

R. Jakobson .۲۰

۲۱. آل عمران / ۹

۲۲. یوسف / ۹۶

۲۳. در اینجا تنها به یک مثال اکتفا می‌شود که طی آن، اغلب این تفاسیر با روایتی از پیامبر اسلام (ص) آغاز می‌شوند: «فقد قال النبی علیکم بسوره یوسف فانّ من علمها و تلاها هوّن الله علیه الموت یعنی هر که این سوره را بخواند و بداند، سكرات موت بر وی آسان گردد» (نیس، ۱۳۹۷: ۶۵)، «خبر است از مصطفی (ع) که او گفت هر که سوره یوسف را بخواند خدای تعالی سكرات مرگ بر وی آسان کند» (سورآبادی، ۱۳۸۱: ۲، ۱۰۹۱)، «و روایت است از ابوامامه از ابی کعب گفت که رسول (ص) گفت: بندگان تان را سورت یوسف بیاموزی که هر مسلمانی که این سورت یوسف بخواند و اهلش را بیاموزد

و زبردستانش را، خدای تعالی سكرات مرگ و جان كندن بر او آسان كند و او را توفيق دهد تا هيچ مسلمان را حسد نبرد» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۶۷: ۱۱، ۱)، «اما فضایل در كشف الاسرار و تیسیر و انوار روایت کرده است از ابن بن كعب رضی الله عنه كه حضرت فرمود صلی الله علیه آله و سلم علموا ارقائكم سورة يوسف فانه ایما مسلم تلاها و علمها اهله و ماملكت یمینه هون الله علیه سكرات الموت و اعطاه الله تعالی قوه ان لا یحسد مسلما»: (فراهی، ۱۳۸۴: ۴؛ میبیدی، ج ۵، ۲)، «ابی بن كعب روایت كند كه هيچ مسلمان نبود كه این سورت برخواند و به اهل و برده خویش آموزد كه نه خدای عزوجل سكرات مرگ بر او آسان گرداند و او را قوت آن دهد تا هيچ مؤمن را حسد نكند». (اسفراینی، ۱۳۷۵: ۱۰۴۸)

کتابنامه

- آلن، گراهام (۱۳۸۵) بینامتنیت، ترجمه پیام یزدانجو، ویراست ۲. تهران: نشر مرکز.
- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی (۱۳۶۷) روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمدمهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
- احمدی، بابک (۱۳۷۰) ساختار و تأویل متن، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز.
- اسرار عشق، یا، دریای محبت، ترجمه بحر المحبه فی اسرار الموده: تفسیر سوره شریفه یوسف^(ع) (۱۳۲۵) تألیف ابی‌حامد محمد غزالی؛ مترجم ابوالحسن فقیهی آیه‌اله‌زاده گیلانی. بی‌جا: انتشارات دفتر نشریات دینی.
- اسفراینی، شهفورین طاهر (۱۳۷۵) تاج‌التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم. تصحیح نجیب مایل‌هروی، علی‌اکبر الهی‌خراسانی. ۵ج. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، دفتر نشر میراث مکتوب.
- انیس‌المیردین و شمس‌المجالس (۱۳۹۷) تصحیح و تحقیق محبوبه شمشیرگرها، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
- بحر المحبه فی اسرار الموده (۱۸۷۶م) بمبئی: بی‌نا.
- بخاری، احمد بن محمد (۱۳۸۶) انس‌المیردین و روضه‌المجبین (جلد دوم تاج القصص)، با مقدمه و تصحیح سیدعلی آل‌داود، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- درایتی، مصطفی (۱۳۹۰) فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا)، ۴۵ج، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- راز و نیاز: داستان حضرت یوسف^(ع) (بی‌تا) ترجمه و تلخیص از محمد موسوی خوانساری. [قم]: بی‌نا.

- روضاتیان، سیدمریم؛ میرباقری فرد، سیدعلی اصغر (۱۳۹۰) «خوانش بینامتنی؛ دریافت بهتر از متون عرفانی»، کاوش نامه زبان و ادبیات فارسی، سال ۱۲، شماره ۲۳، پاییز و زمستان، صص ۸۹-۱۱۲.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد (۱۳۸۱) تفسیر سورآبادی، به تصحیح سعیدی سیرجانی، تهران: فرهنگ نشر نو.
- شمشیرگرها، محبوبه (۱۴۰۰) «بررسی تطبیقی بحرالمنبه فی اسرار الموده و انیس المریدین و شمس المجالس»، کاوش نامه ادبیات تطبیقی، پیاپی ۴۴، زمستان، صص ۳۸-۶۳.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۸) نقد ادبی، تهران: فردوس.
- طوسی، احمد بن محمد (۱۳۸۲) قصه یوسف، به اهتمام محمد روشن، [ویراست ۳]، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- فراهی، معین‌الدین (۱۳۸۴) تفسیر حدائق الحقایق (قسمت سوره یوسف)، به کوشش جعفر سجادی، تهران: دانشگاه تهران.
- معین، محمد (۱۳۲۷) «نسخه خطی تفسیر سوره یوسف کتابخانه عمومی رشت»، شماره ۷، سال اول، ص ۳۱۹.
- نامورمطلق، بهمن (۱۳۸۶) «ترامنتیت مطالعه روابط یک متن با دیگر متن‌ها»، پژوهشنامه علوم انسانی، ش ۵۶، زمستان، صص ۸۳-۹۸.
- _____، _____ (۱۳۹۰) درآمدی بر بینامتنیت: نظریه‌ها و کاربردها. تهران: سخن.
- _____، _____ (۱۳۸۴) «متن‌های درجه دو»، خردنامه، ضمیمه فرهنگی اندیشه، شماره ۵۹، صص ۱۰-۱۱.

References

- Abolfotuh Razi, Hossein ibn Ali, (1988), Rawz al-Jenan va Rawh al-Janan fi Tafsir al- Quran, description by Mohammad Jafar Yahaqqi &

- Mohammad Mahdi Naseh, Mashhad, Bonyad Pajuheshhay-e Astan qods Razavi.
- Ahmadi, Babak, (1991), Sakhtar va Tvil-e Matn, Tehran, Markaz Press.
 - Allen, Graham, (2006), Beinamatniyat, translated by Payam Yazdanju, 2th Ed, Tehran, Nashr-e Markaz press.
 - Anis al-Moridin va Shams al-Majales, (2019) corrected & description by Mahboobe SHamshirgarha, Mashhah: Bonyad Pajuheshhay-e Astan qods Razavi.
 - Asrar-e Eshq Ya Darya-e Mahabbat, (1946), Abu Hamed Mohammad Qazzali, tranzlated by Abolhasan Faqihi Ayatollahzade Gilani, Daftar-e Nashriyat-e Dini Press.
 - Bahr al-Mahabbah fi Asrar al-Mavaddah (1876) Bambaie.
 - Bokhari, Ahmad ibn Mohammad, (2007), Ons al-Moridin va Rawzah al-Mohebbin, introduction & corrected by Ali 'Al-e Dawood, Tehran, Farhangestan-e Zaban va Adab-e Farsi press.
 - Derayati, Mostafa, (2011), Fehrestgan-e Noskhehay-e khatti-e Iran, 45 vol, Tehran, Sazman-e Asnad va Ketabkhane Melli-e Iran press.
 - Farahi, Moein al-Din, (2005), Tafsir-e Hadaeq al-Haqaye, corrected by Jafar Sajjadi, Tehran, Daneshgah-e Tehran, Entesharat va chap press.
 - Moin, Mohammad, (1948), "Noskhe KHatti-e Tafsir-e soore Yusof dar KHetabkhane Omumi-e Rasht", No. 7. P. 319.
 - Namvar Motlaq, Bahman, (2005) "Matnhaye Daraje-e do", Zamime Farhangi-e Andishe, No. 59, pp. 10-11.
 - Namvar Motlaq, Bahman, (2007), "Taramatniyyat: Motale'e Ravabet-e Yek Matn ba digar Matnha", Pajuheshname Olum-e Ensani, No. 56, pp. 83-98.
 - Namvar Motlaq, Bahman, (2011), Daramadi bar Beinamatniyat, Tehran, Sokhan press.
 - Rawzatiyan, Maryam; Mirbaqeri fard, Ali Asqar, (2001), "Khanesh-e Beinamatni: Daryaft-e Behtar Az Motun-e Erfani", Kavoshname Zaban va Adabiyat-e Farsi, No. 23, pp. 89-112.
 - Raz o niyaz: Dastan-e Hazrat-e yoosof. Translated & Summarized by Mohammad Musavi KHansari. Qom.

- Sfareyeni, SHahfur ibn Taher, (1996), Taj al-Tarajem fi Tafsir al-Quran lel A'ajem, corrected by Najib Mayel Heravi & Ali Akbar Elahi KHorasani, 5 vol, Tehran, Elmi va Farhangi Press & Mirath-e Maktub press.
- SHamisa, Sirus, (1999), Naqde Adabi, Tehran, Ferdaws press.
- SHamshirgarha, Mahboobe, (2021), "Barresi Tatbiqi Bahr al-Mahabbah va Anis al-Moridin va Shams al-Majales", Kavoshname Adabiyat-e Tatbiqi, No. 44, pp. 38-63.
- Surabadi, Abubakr Atiq ibn Mohammad, (2002), Tafsir-e Surabadi, corrected by Saied Sirjani, Tehran, Farhang-e Nashr-e naw press.
- Tusi, Ahmad ibn Mohammad (2003), Qesse-e Yusof, corrected by Mohammad Roshan, 3th Ed. Tehran, Elmi va Farhangi press.